بسم‌الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب:

[حد سرقت 2](#_Toc427654964)

[مرور بحث پیشین 2](#_Toc427654965)

[روایات قائل به دیه 2](#_Toc427654966)

[روایت اول 2](#_Toc427654967)

[روایت دوم 3](#_Toc427654968)

[مرسلات شیخ صدوق 3](#_Toc427654969)

[قول به‌تفصیل 3](#_Toc427654970)

[ترتیب تحول تاریخی روایات شیعه 4](#_Toc427654971)

[مرحله سوم و چهارم حدیثی 4](#_Toc427654972)

[مرحله امروزی 4](#_Toc427654973)

[لواحق بحث 4](#_Toc427654974)

[سرقت مشترک 4](#_Toc427654975)

[تنقیح بحث 5](#_Toc427654976)

[اقوال در این باب 5](#_Toc427654977)

[مستندات بحث 5](#_Toc427654978)

[مستند قطع 5](#_Toc427654979)

[روایت اول 5](#_Toc427654980)

[مناقشه در استدلال فوق 5](#_Toc427654981)

[پاسخ از مناقشه فوق 5](#_Toc427654982)

[اتخاذ مبنا 6](#_Toc427654983)

# حد سرقت

# مرور بحث پیشین

مسئله هفتمی که در قبال کیفیت حد سارق مطرح شد، این بود که اگر فرد در زیر حد جان خود را از دست داد، مجری و حاکم در این زمینه ضمانتی ندارند، این امر مورد اتفاق بوده و دو صحیح در این زمینه بود که دلالت می‌کرد کسی که حد منجر به کشته شدن او شود، دیه‌ای برای او وجود ندارد.

البته همان‌طور که مشخص است این مسئله غیر از اشتباه قاضی است، چراکه اینجا بحث این است که حکم درست بوده و مجری نیز طبق قانون و قاعده شرعی اقدام کرده است. لذا اگر قتل به‌عمد یا از روی تقصیر واقع‌شده باشد در اینجا باید دیه قرار داده شود.

## روایات قائل به دیه

بنابراین این امر مورد وفاق خاصه و عامه است، گرچه دو روایت در همان باب بیست‌وچهار از ابواب قصاص نقل‌شده که هر دو روایت ضعیفی است.

## روایت اول

یکی روایت حسن بن صالح ثوری است که؛

**«مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صَالِحٍ الثَّوْرِی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ کانَ عَلِی ع یقُولُ مَنْ ضَرَبْنَاهُ حَدّاً مِنْ حُدُودِ اللَّهِ فَمَاتَ فَلَا دِیةَ لَهُ عَلَینَا وَ مَنْ ضَرَبْنَاهُ حَدّاً فِی شَی‌ءٍ مِنْ حُقُوقِ النَّاسِ فَمَاتَ فَإِنَّ دِیتَهُ عَلَینَا.»[[1]](#footnote-1)**

که در این روایت نسبت به دیه در حق‌الله و حق‌الناس تفصیلی قائل شده است.

## روایت دوم

دیگری نیز روایت مرسله صدوق است که؛

**«وَ قَالَ الصَّادِقُ ع مَنْ ضَرَبْنَاهُ حَدّاً مِنْ حُدُودِ اللَّهِ فَمَاتَ فَلَا دِیةَ لَهُ عَلَینَا وَ مَنْ ضَرَبْنَاهُ حَدّاً مِنْ حُدُودِ النَّاسِ فَمَاتَ فَإِنَّ دِیتَهُ عَلَینَا»[[2]](#footnote-2)**

## مرسلات شیخ صدوق

سابقاً گفته شد که در قبال مرسلات شیخ صدوق چند نظریه وجود دارد؛

یک قول این است که روایاتی که شیخ صدوق نقل می‌کند معتبر است، این قول به استناد آنچه است که ایشان در مقدمه کتاب من لا یحضر فرمودند و بعضی از آن برداشت کردند که ایشان همه این روات را توثیق می‌کند. قول دوم در این زمینه این است که نمی‌توان نسبت به مقدمه ایشان توثیقی کلی به دست آورد یا اگر استفاده شود نیز فاقد حجیت است، سایر روایات ایشان نیز یک‌به‌یک باید موردبررسی قرار گیرد.

## قول به‌تفصیل

قول به تفصیلی نیز در این میان وجود دارد که آقای بروجردی فرموده است و آقای فاضل نیز آن را قبول نموده است که روایت مرحوم صدوق دو گونه است؛

در من لا یحضر گاهی تعبیر این است که این روایت روی عن الصادق (ع) یا روی عن الباقر (ع)، ولی گاهی است به شکل مجهول نیست و می‌گوید: قال الصادق علیه‌السلام به‌صورت جزمی نسبت می‌دهد. بین این دو خیلی تفاوت است و مرحوم آقای بروجردی می‌فرمودند؛ مرسلاتی که با صیغه مجهول به امام نسبت داده شود، اعتبار ندارد، اما اگر می‌گوید: قال الصادق (ع) جزمی از ناحیه ایشان در این نسبت وجود دارد و این معتبر است.

### ترتیب تحول تاریخی روایات شیعه

در اوایل روایات در جزوه‌هایی پراکنده بود که اصول اربعه مائة از همین قبیل بوده است، این اولین مرحله تدوین حدیث در شیعه بوده است که حدود دو قرن ادامه داشت، مرحله بعد از اصول اربعه مائة، تدوین کتب اربعه است، در این میان اصول کافی، من لایحضره الفقیه و پس‌ازآن تهذیب و استبصار مرحوم شیخ نگاشته شده است. بنابراین در مرحله دوم احادیث متفرق به انتظامی رسید و از پراکندگی‌ها نجات پیدا کرد.

### مرحله سوم و چهارم حدیثی

مرحله سوم تدوین مجامع روایی است که کتب اربعه را در خود جای دادند و کتبی مانند وافی و وسایل تدوین شد، خصوصیت این مرحله این بوده که بین کتب اربعه مائة رابطه عموم و خصوص من وجه برقرار است و این کتب آن را تجمیع نمودند. علاوه بر اینکه تبویب و تنظیم بهتری در قبال کتب صورت پذیرفت.

در مرحله چهارم کتبی مانند بحار ظهور پیدا کرد، در این کتاب که در حقیقت دایرة‌المعارفی است تلاش شد هیچ‌چیز از روایات جا نیفتد.

### مرحله امروزی

امروز درواقع مرحله پنجم در حال تحقق است و معاجم حدیثی جامع‌تر و نرم‌افزارها به روی کار آمده‌اند.

#### لواحق بحث

#### سرقت مشترک

مسئله اول این است؛

**«لو سرق اثنان نصاباً أو أکثر بما لا یبلغ نصیب کلّ منهما نصاباً، فهل یقطع کلّ واحد منهما أو لا یقطع واحد منهما؟ الأشبه الثانی»[[3]](#footnote-3)**

این مسئله مربوط به این است که اگرچند نفر مشترکاً دست به سرقت بزنند و واجد شرایط سرقت هستند، شرایط چندگانه‌ای که در بحث سابق موردبررسی قرار گرفت، آیا در اینجا هر دودست قطع می‌شود یا خیر؟ در این زمینه اختلاف‌نظر وجود دارد.

در این قسم باز اقسام دیگری وجود دارد و ممکن است که هرکدام مستقلاً مال را بردارند، یعنی هرکدام مقداری را سرقت نموده که به حدنصاب رسیده است، این صورت محل بحث نیست، چراکه قطعاً در اینجا حد جاری می‌شود.

#### تنقیح بحث

موضوع بحث در مقامی است که دو فرد مالی را مشترکاً سرقت کرده‌اند و مال مسروق توسط هر دو روی‌هم‌رفته به مقدار نصاب رسیده است.

#### اقوال در این باب

در این زمینه دو قول وجود دارد؛ در میان متقدمین شهرت بر وجوب قطع و جریان حد است که به مرحوم مفید، سید مرتضی، شیخ در نهایه وعده‌ای دیگر از بزرگان نسبت داده‌شده است، اما قول دوم که شیخ در مبسوط و خلاف، ابن جنید، ابن ادریس و علامه بدان قائل شده‌اند، این است که قطع صورت نمی‌گیرد. این قول برخلاف قول سابق رواج بیشتری در بین متأخرین دارد.

در میان عامه نیز دو قول وجود دارد و مالک، سوری، ابی حنیفه، شافعی و اسحاق قائل به عدم قطع‌شده‌اند.

#### مستندات بحث

#### مستند قطع

#### روایت اول

اولین دلیل قطع روایتی است در ابواب حد سرقت، باب سی‌وچهار که؛

از این روایت تعبیر به صحیحه کرده‌اند، اما در قبال محمد بن عیسی همان چند قول بیان‌شده وجود دارد. بنابراین، این روایت معتبره است.

#### مناقشه در استدلال فوق

در اینجا حد بر نحر مترتب شده است، آنکه نحر کرده در ثبوت قطع دخالت ندارد بلکه آنچه دخالت دارد، ثبوت سرقت است.

#### پاسخ از مناقشه فوق

می‌توان از این اشکال بدین نحو جواب داد که حکم بر نحر متوقف‌شده است. برخلاف ظاهر قصه که نشان می‌دهد نحر بر سرقت معلق شده است. چراکه خود نحر در اینجا عرفاً هتک حرز است. ولی اشکال دیگر باقی می‌ماند که چرا حکم را معلق کرده‌اند بر اینکه باهم نحر کرده‌اند.

#### اتخاذ مبنا

اما در حقیقت این پاسخ‌ها اقناع‌کننده نیستند چراکه هتک یک مرحله قبل اتفاق افتاده و این داشتان، قضیه فی الواقعه است. علاوه بر اینکه در اینجا قاعده درع نیز بدین امر دلالت دارد. و علی‌رغم اتقان سندی روایت در دلالت آن اضطرابی وجود دارد که نمی‌شود بدان عمل نمود.

1. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 292 [↑](#footnote-ref-1)
2. من لا یحضره الفقیه؛ ج 4، ص: 72 [↑](#footnote-ref-2)
3. تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - الحدود؛ ص: 613 [↑](#footnote-ref-3)